

۲۰۱۵/۱/۲۲

کاندید اکادمین سیستانی

چرا مستوفی الممالک، پدر استاد خلیلی از سوی مشروطه خواهان اعدام شد؟ (قسمت سوم و آخر)

شورش سپاه جلال آباد و گرفتاری نادرخان و مستوفی الممالک :

روز چهارشنبه (۲۴ جمادی الاول) سپاه در قرارگاه نظامی جلال آباد دست بشورش زدند و خواهان قاتل امیر حبیب الله خان شدند. سپاهیان از میان خود یک نفر سرباز هراتی را بنام غلام رسول به حیث وکیل و قوماندان خود برگزیدند. سپهسالار نادر خان با اطلاع از شورش سپاه، برای خاموش کردن غایله بسوی قرارگاه نظامی حرکت نمود. دو برادرش شاه محمودخان و برگد محمدعلی خان نیز وی را همراهی کردند، همینکه سپهسالار وارد قشله نظامی شد، عساکر جلو اسپش را گرفتند و او را از اسپ بزیر آوردند و محبوس کردند و با همراهان وی نیز عین عمل را انجام دادند. بزودی خیر حبس سپهسالار و برادرانش به سردار محمدیوسف خان مصاحب خاص امیر شهید، و سردار فتح محمدخان امین العسس و محمدعزیزخان ایشیک آقاسی خارجه، و احمدشاه خان سرمیراسپور و احمدعلی خان سرخان اسپور، که در محل اقامت شاه محمودخان، باهم نشسته بودند رسید و آنها را سخت مضطرب و پریشان ساخت. متعاقباً امیر نصرالله خان نیز از بلوای سپاه مطلع گردید، فوراً کس فرستاد و شهزاده عنایت الله خان نایب السلطنه و میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک و علی احمدخان ایشیک آقاسی ملکی را - که نوافر اولی آمده رفتن به تگلو و نجراب برای جمع آوری لشکر برای جنگ با امیر امان الله خان بودند - احضار کرد و دستور داد تا به قشله بروند و سپهسالار را از دست عساکر رها کرده معلوم نمایند که عساکر چی میخواهند؟ آنها نزد سپاه رفتند و برگشتند و به امیر نصرالله خان عرض کردند که عساکر قاتل یا قاتلین امیر شهید را میخواهند و سپهسالار را بخاطر اینکه نتوانسته از امیر بدرستی حفاظت نماید و به سبب غفلت او امیر به قتل رسیده، لهذا تا سپردن قاتل بدست عساکر، وی در حبس خواهد بود. [۳۱]

امیر دو نفر روحانی با نفوذ محل (صاحب جان پاچا و نقیب صاحب) را نزد عساکر فرستاد، آنها از سپاه پرسیدند شما چکسی را قاتل امیر میدانید، بگوئید تا او را به شما تحویل دهیم و دست از فتنه کوتاه کنید! وکیل سپاه گفت ما فتنه نمیخواهیم فقط قاتل را میخواهیم. هر دو روحانی بازگشتند و به امیر نصرالله خان گفتند که: "ایشان به جز قاتل امیر هیچ چیز دیگر نمیخواهند و عزم تخریب حصار و اسلامیت و نهب و غارت را جزم ندارند. و کسانی را که قاتل میدانند، دلایل بر اثبات قاتل بودن آنان را اقامت مینمایند و نام به نام نوشته داده اند... و چون نامنویس را که کرنیل شاه علی رضا خان به خط خود رقم کرده بود، به دست امیر نصرالله خان دادند، مکشوف افتاد که غلام بچه گان خاص و حضوری و برادران سپهسالار را که همه در کله گوش و محرم خلوت و جلوت با امیر شهید بودند و در شب و روز و گاه و بیگاه حایل و مانعی از دخول و خروج خود، در هنگام خواب و بیداری اعلیحضرتش نداشتند، رقم کرده بود که فرستاده شوند. و امیر نصرالله خان امر نمود که همه را قرار نام نویس فوجی به دست آورده نزد فوجی گسیل نمایند و سپاهیان نوبتی خدمت، چپ و راست، در پی اسامی افتاده و از جمله محمودلیخان سرجماعه غلام بچه گان خاص را که با علیاحضرت معلومات از بلوای فوج حاصل کرده به سواری موتر، راه کابل برگرفته و شجاع الدوله فراش باشی، که در شب چنانچه گذشت گریخته بود، نیافته و دیگران را پیهم بدست آورده، محبوس و رهسپر لشکرگاه ساختن آغاز نهادند." [۳۲]

کاتب میگوید: وکیل سپاه غلام رسول خان هدایت داده بود که علی احمدخان ایشیک آقاسی و مستوفی الممالک میرزا محمدحسین خان نیز باید دستگیر شوند، وقتی عساکر به عقب علی احمدخان رفتند وی به بهانه ای خود را از چنگ عساکر نجات داده جانب کابل فرار کرد ولی مستوفی الممالک دروازه خود را بروی عساکر نکشود و با تفنگچه خود فیر کرد. این امر خشم و غضب عساکر را برانگیخت و یکی از آن میان به قشله عسکری شتافته موضوع را به اطلاع دیگران رساند و از آنسو عساکر چند عراده توپ را برای کوبیدن منزل میرزا محمدحسین خان مستوفی بیرون کشیدند و دیوار های منزل مستوفی را با خاک یکسان نمودند و خود مستوفی را کشان کشان بیرون آوردند. کاتب میگوید: «محمدحسین خان را با سر برهنه ولای و لجن به روی مالیده و دست بر عقب بسته، پای پیاده به کمال ذلت و فضیحت چون حیوان قلاده به گردن انداخته، کشان کشان و سقط و دشنام

د پانو شمیره: له ۱ تر ۴

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

گویان داخل لشکرگاه کردند. وسپاهیان با سرنیزه تفنگ بر او تاخته، بلادرنگ آهنگ هلاک و به خاک انداختنش نمودند. در عین هجوم و ازدحام، برگد محمدانورخان به عزم اینکه لک ها روپیه از مال دولت و عجزه ملت که سالها به جور و اکراه و رشوت اخذ و جمع کرده و هزاران نفر را از اعیان و اشراف و مامورین را به دسیسه و اعتساف، خاتمان برباد دمار و هلاک داده است، اگر کشته شود، همه تلف و ضایع میگردد، پس خود رابردوش او انداخته، برگردنش سوار شد و پایهای خویش را از دو طرف برسینه اش اوخته، هر دو دست برسرش گرفت و در ظاهر چون حمارش سوار آمد و در باطن از هدف نوک سر نیزه شدنش نجات داد، زیرا که سپاهیان از بیم آسیب رسیدن به برگد محمدانورخان، ترک حمله کرده، سرنیزه خود را حواله او نکردند. وهم چنان محمدانورخان بردوش او سوار، از لای و لجن به کمال بد حالی در میرزش کشانیده و محمدانورخان از دوشش فرود گشته، به اندرون بیت الخلاء مقید داشتند و درب مکان را برسرش قفل زدند. دراین حال جنرال عبدالرحیم خان سراز اوریسی کشیده و سپاهیان را از قتل میرزا محمدحسین خان مانع آمد فرمود که اگر خون ناپاک و نجس این خوک بی باک را بریزید، گویا در حقیقت زیان بزرگی به دولت رسانیده و منافع هنگفتی را که در نزد اوست، ضایع و تلف خواهید نمود. پس بهتر است که او را زنده گسیل کابل نمائید تا دولت پول و مال خود را از نزد او اخذ و قبض نموده، بعد هلاکش سازد و از این گفتار و ممانعت جنرال عبدالرحیم خان، سپاهیان پراکنده شده دست از قتل او برداشتند.» [۳۳]

فیض محمد می افزاید که روز ۲۵ جمادی الاول، امیرنصرالله خان بعد از ۶ روز امارت که سه روز را به فاتحه گذشتاند و سه را در مشورت با رجال دربار خود مستوفی الممالک و قاضی ملا عبدالرزاق و شنیدن اخبار کابل از زبان قاصدان رسیده از کابل و جستجوی راه تسلیم یا مقابله با امیر امان الله خان گذشتاده بود، از امارتش استعفی داد. و به امیر کابل بیعت نامه خود را فرستاد. کاتب میگوید که «در روزشنبه بیست و هفتم (جمادی الاول)، نظامیان به امر ایشیک آقاسی محمودخان، که از طرف اعلیحضرت امیر امان الله خان، وارد جلال آباد شده بود، دست به کار فرستادن محبوسین در کابل اقدام نموده و گرفتاران دست خود را که به نام قتله امیر شهید در سلاسل و اغلال انداخته بودند، بر عراده های حمل اثقال برنشانیده به حفاظت دسته ای از سپاهیان و سالاری کرنیل شاه علی رضا خان رهگرای دارالسلطنه ساختند.» [۳۴]

پس از استعفای امیرنصرالله خان از امارت، حاجی ملا عبدالرزاق که فتوا بر بغی و طغیان امیر امان الله خان را داده بود، بسوی کوهستان مومند فرار کرد و در آنجا متواری بود تا اینکه در جنگ استقلال در ناحیه وزیرستان از خود خدمت و رشادت به نفع افغانستان نشان داد و امیرامان الله خان او را به پاس خدماتش عفو کرد و دوباره به افغانستان برگشت و بکابل آمد مورد تقد و مهربانی شاهانه قرار گرفت. [۳۵]

افسر اتریشی ایمیل ریبریچکا، که در سال ۱۹۱۵ از زندانهای استالین در آسیای مرکزی فرار کرده بود و به افغانستان پناه آورده بود و در روز اعلان سلطنت امیرامان الله خان در مسجد عیدگاه حضور داشت، چشم دید خود از صحنه ورود گروه متهم به قتل امیر حبیب الله را چنین بیان میدارد: «این خبر که مستوفی، یک کوهستانی و منفورترین مرد کشور، با همه قدرتش دستگیر شده بود، همه را خوشنود ساخته بود. او بزرگترین اخاذ و فاسد ترین مامور دولت به حساب می رفت. دیری نگذشت که بازداشت شدگان را دست و پا بسته به کابل آوردند. محمدزائی ها کوشش میکردند که برای نجات از نگاه های کنجکاوانه مردم خود را عقب پوستان های خود پنهان کنند، برخلاف آنها، مستوفی لجوجانه به مردم نگاه میکرد که برای اینکارش دشنام های زیاد نثارش شد. زمانی که نادرخان وزیرجنگ سابق از موتر پانین شد، یک لحظه ایستاد، دست ها را برای دعا بالا کرد و این کلمات را به زبان آورد: خدایا تو میدانی که من بیگناهم، هرچه تومیخواهی، همان شود.» این کلمات چنان به سادگی و گیرایی گفته شد که مردمی را که آنجا گرد هم آمده بودند، سخت زیرتاثیر قرار داد. دشنام هایی که تا آن لحظه نثار بازداشت شدگان می شد به یکباره پایان یافت. بلافاصله گفته میشد، نادرخان بی گناه است و به یقین که بزودی آزاد خواهد شد.» [۳۶]

در کابل البته بدستور امیرامان الله خان زنجیر و زولانه از دست و پای سپهسالار و متهمین دیگر برداشته شد و موضوع قتل مورد تحقیق قرار گرفت و سپس به محاکمه سپرده شد. به قول غبار، در کابل شخصی بنام فتح علیخان جاغوری از خاندان سردار شیرعلی خان جاغوری به دروغ شهادت داد که او قاتل را دیده و می شناسد و او جز شاه علی رضاخان کسی دیگر نیست. در نتیجه شاه علی رضا محکوم به اعدام شد و سایر متهمین قتل امیر آزاد شدند. شاه امان الله پس از ابلاغ حکم قاضی محکمه از جایش بلند شد و شمشیر از نیام کشیده دوباره در نیام کرد و گفت من از ریختن خون محکوم درگذشتم. غبار میگوید: «در حالی که در تمام حلقه های پایتخت علناً گفته میشد که قاتل امیر حبیب الله خان، شجاع الدوله فراش باشی (عضو جمعیت سری دربار) است نه کسی دیگری. مستوفی الممالک مرزا محمدحسین خان در ۱۴ ثور ۱۲۹۸ (۱۹۱۹) در باغ ارگ از درختی آویخته شد.» [۳۷]

اما فیض محمد کاتب ، متذکر میشود که " پس از ورود اردوی کله گوش و لمقان، در افواه جمهور انام سمر و مشتهر گشت که احمدشاه خان سرمیراسپور، امیر میرو را به قتل رسانیده است." [۳۸] معلوم میشود که شاه علی خان رضا خان دیگر نمیتوانسته خموشی اختیار کند و واقعه دستگیری قاتل ورهانی او توسط سپهسالار را به زیردستان و سایر افسران حکایت کرده است.

نتیجه :

از مجموع گزارش های مرحوم غبار، و فیض محمدکاتب به این نتیجه دست می یابیم که : میرزا محمدحسن خان کوتوال و بعد مستوفی الممالک، یکی از ارکان مهم دولت امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان بوده، در هردو رژیم امیر آهین و امیر حبیب الله خان، وظیفه نهایت خطرناک یعنی کوتوالی (امورامنیت واستخبارات) را بعهده داشته است و طبقاً برای خوشنودی امیر و تأمین امنیت کشور، بیش از پیش به تقویت شبکه جاسوسی واستخباراتی توجه میکرده است و هر آدم بدبختی که در مرکز یا ولایات، خوش میرزا محمدحسین کوتوال نمی آمد، مورد پیگرد جواسیس او قرار میگرفت و بهانه ای برای دستگیری وی پیدا میکرد و بزندان می انداخت. و با اعمال شکنجه های وحشت آور از متهم اعتراف گرفته میشد و بعد آن اعترافات روی میز امیر قرار میگرفت تا شخص به جزای که مستحقش نبود میرسید. از این لحاظ تعداد بیشماری از مردم کشور از دستگاه استخبارات امیر و بقول غبار، از شش کلاه که میرزا محمدحسین کوتوال در رأس شان بود، سخت در هراس و متفر بودند.*

دومین گروهی که ضرب شصت میرزا محمدحسین خان را دیده بودند، منورین و عناصر آگاه و روشنفکر جامعه بود، که بنام مشروطه خواهان یاد میشدند. مشروطه خواهان اول در ۱۹۰۹ از سوی مستوفی الممالک شناسایی و سرکوب و نابود شدند و گروه دوم این جنبش، که رهبر معنوی شان محمود طرزی ولی در رأس شان شهزاده امان الله خان و اعضای شان لیبرالهای دربار بودند، بعد از فیرتفنگچه در ۱۹۱۸ توسط عبدالرحمن لودین، بر امیر در شوربازار کابل، از سوی مستوفی الممالک کشف و مورد پیگرد قرار گرفت و تعدادی از اعضای مشروطیت را دستگیر و با غل و زنجیر در زندان ارگ محبوس نمود و گزارش آن را به امیر حبیب الله خان داد و علاوه کرده بود که در پشت سر این حرکت ها شهزاده عین الدوله امان الله خان قرار دارد. و امیر نیز دادن جزا به عاملین سوء قصد را به بازگشت خود از سفر لغمان موکول نموده بود و اگر کار امیر پیش از پیش در لغمان یکطرفه نمی شد، واضح بود که تمام اعضای جنبش مشروطیت دوم، مثل اعضای مشروطیت اول سر به نیست می شدند و بهترین وفدا کارترین فرزندان کشور از قبیل: عبدالرحمن لودین، عبدالهادی خان داوی، عبدالحمیدخان کمیدان، محمداسحاق خان قزلباش، شمس الدین خان محصل مکتب حربیه و شیرمحمد خان معروف به افغان بیگ، محمود طرزی، محمدولی خان دروازی، شجاع الدوله خان غوربندی، سردار عبدالرحمن خان، سردار حبیب برادرش، و ده ها تن دیگر، فدای خوش خدمتی مستوفی الممالک میگرددند که خوشبختانه مستوفی الممالک به این هدف خود نرسید و قیل از مشاهده قتل مشروطه خواهان، خودش به اتهام جرم و جنایت و خیانت بخصوص بجرم تلاش برای جنگ میان اعضای یک خانواده سلطنتی از سوی محکمه کابل به اعدام محکوم گردید.

مستوفی الممالک بنا بر سوابق دشمنی و رفتار زشت و دور از احترام خود نسبت به شهزاده امان الله خان و مادرش علیاحضرت، و شکنجه های که در حق رجال مشروطه خواه روا داشته بود، از بقدرت رسیدن امان الله خان، خوف داشت و آینده خود را در خطر میدید، لهذا آخرین تلاش های خودش را بکار بست تا مانع بقدرت رسیدن شهزاده امان الله خان گردد، اما متاسفانه که سردار نصرالله خان این موضوع را درک کرده نتوانست و فریب مشورت های غلط و تفتین آمیز او را خورد و خود را در لحاف خیانت و توطئه مستوفی الممالک پیچاند و بهایش را باجان خود داد.

امیر نصرالله خان با وجود یکه در آغاز تصمیم درستی گرفت و از امارت خود منصرف شد و استعفا داد ولی با شنیدن سخنان مغرضانه مستوفی الممالک اغوا شد و فریب طرح جنگجویانه او را علیه عضو دیگری از خانواده سلطنتی خورد و سرانجام سرخود را بر این طرح تفتین آمیز از دست داد. به یقین میتوان گفت که اگر امیر نصرالله خان به سخنان مستوفی الممالک گوش نمیداد و آنچه بر کاغذ نوشته بود، در پای آن امضاء می گذاشت و آنرا به امیر امان الله خان میفرستاد، هرگز با فرجام بدی روبرو نمیگردید.

به قول شادروان محی الدین تفویض (منشی اعلیحضرت امان الله خان) در دوره که شهزاده نیابت سلطنت پدر را داشت و هم بعد از کشته شدن امیر، از روک میز کاروی راپورهای را از مستوفی الممالک بدست آورد که نوشته بود: شهزاده امان الله خان کودتا مینماید، بعد از گرفتن سلطنت این اسناد را امان الله خان برایش نشان داد و علت مخالفت های ویرا با

مشروطه خواهان و شخص خودش، و هم راپورهای جعلی وی علیه مادرش (سراج الخواتین)، بخصوص طرح جمع آوری قوا از شمالی به طرفداری از سلطنت نصرالله خان را از وی پرسید، و چون همه مشروطه خواهان ویرا با تمام معنی میشناختند و هم اورا «فرد سیاه زیان» میدانستند **همه رای دادند** که باید اعدام شود و بدین گونه بتاريخ ۱۴ ثور ۱۲۹۸ ش (۴می ۱۹۱۹) از درختی حلق آویز شد. [۳۹]

دیپلوماتان شوروی نیز ابراز عقیده کرده اند که "محمد حسین خان، از رجال پرقدرت عصر امیر حبیب الله خان و مستوفی الممالک وی بود. اما در آغاز پادشاهی امان الله خان، به اتهام به فساد، رشوه ستانی و دیگر جنایات، در سال ۱۹۱۹ به امر امیر محکوم به اعدام شد. همچنان امیر جدید، امان الله خان فرمان صادر نمود تا خانه ویرا در کابل مصادره نمایند. بعداً خانه مذکور به حیث اقامتگاه برای استفاده نماینده سیاسی شوروی داده شد. بنا به تقاضای محکوم، خانواده اش را امان دادند، اما به ولایات از جمله چاریکار و با دریافت حقوق اندک تبعید نمودند." [۴۰]

بدینسان دیده میشود که میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک، پدر استاد خلیلی، در دوران امارت امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان، مدت ۴۰ سال از اقتدار بسیار زیادی برخوردار بوده است و به عنوان کوتوال و رئیس اداره حسابی و استخبارات دولت، در زندانی ساختن اشخاص و افراد مظنون و شکنجه کردن مردم بسیاری را به خاک سیاه نشانده بود و از راه توطئه و دسیسه و اخاذی، صاحب مال و منال زیادی شده بود. در عین حال چون آدم سخت ظالم و مستبد و بیرحمی بود، زندگی کسانی را که سرشان به تن شان می ارزید، بشمول مشروطه خواهان و آزادی طلبان جهنم ساخته بود و انسانهای وطن دوست و شریف را در زندانهای مخوفی که در گوشه های مختلف شهر کابل ایجاد کرده بود و شکنجه میداد، از دست او دل پر خون داشتند و هنگامی که او را در چنگال عدالت و محاکمه دولت امانی یافتند، همگی به یک صدا خواهان اعدام وی شدند و چون راپورهای دروغین وی برخلاف امان الله خان و مادرش علیا حضرت به امیر حبیب الله خان کشف شده بود و نیز تلاش های وی برای جنگ امیر نصرالله خان با شاه امان الله، محض بخاطر حفظ مقام و چوکی خودش که خوشبختانه موفق نگردید، محکوم به اعدام گردید و جایادهای غیر منقول وی نیز مصادره شد.

با اعدام مستوفی الممالک در نخستین ماه های اقتدار مشروطه خواهان، گویا عدالت برای اولین مرتبه در افغانستان به کرسی نشست، و دل میلیونها انسان داغیده از دست ظلم و ستم مستوفی الممالک در طول ۴۰ سال اقتدارش شاد گردید. شاید عدالت برای دومین مرتبه بر روی مردم افغانستان لبخند زده باشد و آن زمانی بود که سپهسالار نادرخان، کابل را از چنگ دزدان سقاوی نجات داد. سقاویان مدت ۹ ماه مردم شریف کابل و سراسر افغانستان را بشکل تحقیر آمیزی به کاسه سرآب داده بودند، و سپهسالار نادرخان سران سقاوی این دزدان هستی، عزت و ناموس مردم را اعدام نمود و با این کار خود بر قلب های داغ دیده مردم مرهم گذاشت.

به امید روزی که زور مندان و مجرمین جنگی و متهم به جنایت علیه بشریت، مفسدین فی الارض و اختلاسگران و غاصبان دارائی های عامه و ملکیت های شخصی در چند دهه پسین، نیز به پای میز محاکمات ملی و بین المللی کشانده شوند و حقوق پایمال شده مردم از آنها گرفته شود. **پایان**

مآخذ و رویکردها:

- [۳۱]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، جلد ۴، بخش سوم، چاپ ۱۳۹۰ کابل، ص ۷۰۰-۷۰۴
- [۳۲]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، جلد ۴، بخش سوم، چاپ ۱۳۹۰ کابل، ص ۷۰۲، ۷۰۷
- [۳۳]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، ج ۴، قسمت سوم، ص ۷۱۱-۷۱۲
- [۳۴]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، ج ۴، قسمت سوم، ص ۷۱۳
- [۳۵]- فیض محمدکاتب، کاتب، سراج التواریخ، همان جلد، ص ۷۰۹
- [۳۶]- ایمیل ریپبلیکا، در کشور خداداد افغانستان، ترجمه رتیل شامل آهنگ و روح الله یاسر، آلمان، ۲۹۱۴، ص ۲۱۲
- [۳۷]- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۷۴۵
- [۳۸]- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، جلد ۴ قسمت سوم، چاپ ۱۳۹۰ کابل، ص ۶۶۳
- [*] برای اطلاع بیشتر از ظلم مستوفی الممالک رجوع شود به «رساله تاریخ کوتوالی» از جنرال خلیل الله سکندری، طبع کابل [۳۹]- احسان لمر، مقاله دشمنان مشروطیت، در سایت های پیام وطن، واصلت
- [۴۰]- احسان لمر، (وی. اس. بویکو- قهرمان حوادث مزار، جنگ داخلی ۱۹۲۹ در افغانستان آغاز زندگی سیاسی خلیل الله خلیلی، برگرداننده از روسی ف. ن. بهرمان. سایت انترنتی.)

د پانو شمیره: له ۴ تر ۴

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له الیرلو مخکې په خیر و لولئ